

بررسی معنای تعلیل در حروف جر

محمدجواد فرمان بر کله‌بنی^۱

چکیده

چندین حرف از حروف جر در زبان عربی مفید تعلیل است. از آن‌جا که حروف جر کاربرد بسیار زیادی در زبان عربی داشته و در افاده معنایی این حروف، از جمله معنای تعلیل نیز بین نحویون اختلاف نظر وجود دارد، اتخاذ مبنایی ثابت و استوار در این زمینه بسیار مهم است. تعلیل در معنای بسیاری از حروف جر ذکر شده است که بررسی آن‌ها تأثیر بسزایی در فهمی عمیق و دقیق از زبان قرآن و روایات دارد. در این مقاله سعی شده است به روش کتابخانه‌ای - تحلیلی حروف جری که معنای تعلیل دارد، از نظر احکام و خصوصیات آن‌ها به ترتیب مورد بررسی قرار گیرد و همچنین افاده معنای تعلیلی آن‌ها به صورت دقیق طبق نظر نحویون و با تطبیق بر آیات قرآنی و مثال‌های ادبی مورد بحث قرار گیرد. از دستاوردهای این پژوهش این است که همه حروف جر مفید معنای تعلیل، یک معنا ندارد و تفاوت‌های معنایی بین آن‌ها وجود دارد که بعضاً نشأت گرفته از معنای موضوع له آن حرف است.

واژگان کلیدی: حروف جر، تعلیل، معانی حروف.



۱. مقدمه

بی شک می توان گفت در میان زبان های گوناگون، زبان عربی زبانی با ظرافت های کم نظیر و بلکه بی نظیر است؛ از این رو مسئله پرداختن به دقت های بسیار ظریفی که در این زبان زیبا وجود دارد، همواره مورد توجه دانشمندان این زبان بوده است. این مطلب در زمینه افاده های معنایی حروف معانی در این زبان، پررنگتر به نظر می رسد؛ زیرا هر کدام از حروف معانی در زمینه های مختلف، معانی متفاوتی را در بر دارند، بنابراین حروف جر و معانی آن ها که زیر مجموعه حروف معانی به شمار می روند، خالی از این ظرافت های زبانی نیستند.

این مقاله درصدد پرداختن به معنای تعلیل در حروف جر و خصوصیات آن ها است. در میان حروف جر ده حرف وجود دارد که حرف از تعلیلی بودن آن ها به میان آمده است. در ابتدای این مقاله مفهوم شناسی تعلیل مورد بررسی قرار می گیرد و در ادامه در فصولی جداگانه ابتدا درباره مواردی همچون کلیات و بعضی احکام هر حرف و مواضع استعمال آن توضیح داده می شود و در مرحله بعد تفاوت های معنایی و چرایی استفاده از حروف متنوع برای معنای تعلیل و همچنین دقت هایی که در هر کدام از آن ها در قالب تعلیل وجود دارد، ارائه می گردد.

ضرورت بحث از این موضوع وقتی مشخص می شود که در قرآن کریم و بعضی روایات بتوان از این تنوع در استفاده از حروف تعلیلی مختلف و احکام متنوع آن ها در زمینه های متفاوت، اغراض نحوی و بلاغی مغتنمی برداشت کرد. در این رابطه می توان به چند کتاب و مقاله که تا حدی به این موضوع پرداخته اند اشاره کرد که عبارتند از: «استخدام حروف المعانی فی إفادة معنی التعلیل» اثر محمد سعد محمد احمد، «تعلیل در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی» اثر سید محمد رضا ابن الرسول و سمیه کاظمی نجف آبادی، «التعلیل فی اللغة العربیة» اثر هادی نهر و «المعانی المشتركة بین حروف الجر» اثر فاضل صالح السامرائی.

علی رغم وجود این کتب و مقالات نکته ای که وجود دارد، این است که در بعضی از کتب و مقالات بررسی شده، به صورت جامع و به همه حروف جری که در معنای تعلیل استعمال شده اند، پرداخته نشده و در بعضی دیگر به صورت دقیق و کامل به این تفاوت معنایی و آراء نحویون در این رابطه پرداخته نشده است.



۲. مفهوم شناسی تعلیل

ریشه کلمه تعلیل «ع ل ل» است و همچنین این لفظ مصدر باب ثلاثی مزید تفعیل است. در کتب لغت معانی متفاوتی برای این ریشه ذکر شده است؛ برای مثال در خصوص معنای «عِلَّة» گفته شده: «المرض و حدثٌ يشغل صاحبه عن وجهه»^۱ (خلیل، ۱۴۰۹ ق، ص ۸۸) یا چنین توضیح داده شده که: «كَأَنَّ تلك العلة صارت شغلا ثانيا منعها شغله الأول»^۲ (جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۱۱۷۳) همچنین درباره معنای لغوی تعلیل هم گفته شده است: «التعليل سقَى بعد سقَى و جَنَى الثمرة مرة بعد أخرى»^۳ (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۴۶۸)

اما از نظر عرفی و اصطلاحی معنایی که تعلیل را افاده می‌کند بسیار متفاوت است؛ معنای اصطلاحی تعلیل این است که چیزی علت و سببی برای چیز دیگری باشد، (یعقوب، ۱۹۸۵ م، ص ۲۶۳) و وقتی می‌گوییم: «مَنْ عَلَّلَ الشَّيْءَ» به این معنی است که علت آن را روشن کرد و با دلیل آن را اثبات کرد. (سانو، ۱۴۲۷ ق، ص ۱۳۸) همچنین تعلیل از معانی حروف جر «باء، فی، من، إلی، کاف، کی، لام، حتی، علی و عن» است (تونجی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۸۹) که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. بررسی حروف جر با معنای تعلیل در زبان عربی

قبل از شروع بحث از بررسی تفصیلی این حروف ذکر مقدمه‌ای شامل بررسی نظرات نحویون درباره چگونگی تعدد معانی حروف و نیابت آن‌ها از یکدیگر لازم است، تا با ایجاد وسعت دید در خواننده، از گنگ بودن افاده معنای تعلیل در شاهد مثال‌های این حروف جر تا حد زیادی کاسته و آن را هرچه بیشتر خالی از ابهام کند.

به‌صورت کلی در نیابت حروف جر از یکدیگر و در نتیجه تعدد معانی آن‌ها دو دیدگاه در میان نحویون وجود دارد؛ دیدگاه اول که مربوط به بصریون است، نیابت حروف از یکدیگر را به عنوان یک اصل، رد می‌کند. آن‌ها معتقد هستند در هر حرف، اصل بر این است که جز بر معنایی که

۱. بیماری و حادثه‌ای که صاحبش را از کارش باز می‌دارد.

۲. گویی آن علة به دغدغه‌ای ثانوی تبدیل شده که او را از مشغله نخستینش بازداشته است.

۳. تعلیل آبیاری بعد از آبیاری و میوه چیدن پیایی است.



برای آن وضع شده است دلالت نمی‌کند و در نتیجه، نمی‌تواند بر معنای حروف دیگر دلالت داشته باشد. (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۳۹۳) این گروه در مواجهه با مواردی که در ظاهر نشان‌دهنده نیابت حروف از همدیگر هستند، از لحاظ معنایی سه رویکرد را اتخاذ می‌کنند:

۱. معنا را به تأویل می‌برند. البته تأویلی که لفظ قابلیت پذیرش آن را داشته باشد؛ مانند آیه شریفه «وَلَا صَلَبْتَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» (طه، ۷۱) که بصریون حرف «فی» در این آیه را به معنای «علی» نمی‌دانند، بلکه آن را با همان معنای ظرفیت در حرف «فی» توجیه می‌کنند؛ مثلاً در توجیه این مثال می‌توان گفت: گرچه در اینجا معنای علو و استعلاء وجود دارد، اما جذع به‌عنوان ظرفی برای شخص به صلیب کشیده شده در نظر گرفته شده است؛ زیرا مصلوب ناچاراً در بخشی از جذع حلول می‌کند. (مالقی، ۱۴۲۳ ق، ص ۴۵۲)

۲. تضمین فعل با فعلی که با همان حرف جر، متعدی می‌شود؛ مانند آیه شریفه: «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي» (یوسف، ۱۰۰) در این مثال، فعل لَطَفَ را در فعل أَحَسَّنَ تضمین می‌کنند.

۳. در مرحله سوم، نیابت حروف از یکدیگر را به‌صورت شاذ جایز می‌دانند، اما در مقابل، کوفیون نیابت حروف را به‌عنوان یک اصل می‌پذیرند که راهشان کم‌معونه‌تر است. (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۱۱)

بنا بر آنچه گفته شد، این مقاله بنابر مذهب کوفیون به‌ترتیب از این حروف بحث خواهد کرد. در چیش این حروف منطقی حاکم است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد. این حروف در چهار دسته ذیل قرار می‌گیرند:

۱. با اینکه حرف لام در حقیقت در دسته دوم جای می‌گیرد اما به‌خاطر اهمیت آن در تعلیل، به عنوان حرف اول ذکر می‌شود.

۲. بعد از لام حروفی مورد بحث قرار می‌گیرند که معنای تعلیل در آن‌ها برجسته و پررنگ است و با شروط معینی افاده تعلیل می‌کنند. این دسته شامل دو حرف حتی و کی است.

۳. حروف جری هستند که افاده تعلیل می‌کنند، اما معنای تعلیل آن‌ها تحت تأثیر معنای اصلی آن‌ها تفسیر می‌شود، که عبارتند از حروف: باء، علی، عن، فی، لام و من.

۴. حروفی هستند که در افاده معنای تعلیل آن‌ها بین نحوین اختلاف است، که دو حرف کاف و الی هستند.



۱-۳. حرف لام

نزد مشهور هجده حرف جر در زبان عربی وجود دارد و در این میان ده حرف از آن‌ها معنای علیت در معانی آن‌ها ذکر شده است که در مفهوم‌شناسی به این حروف اشاره شده است، گرچه تنها حرف وضع شده برای تعلیل حرف کی است، اما اولین حرفی که در این متن مورد بررسی قرار می‌گیرد حرف جر لام است. این بدان جهت است که شاید بتوان حرف لام را اصلی‌ترین حرف در معنای تعلیل دانست؛ زیرا دارای بیشترین استعمال در این معنا است و بیشتر حروف دال بر تعلیل به آن بر می‌گردد. این در حالی است که معنای اصلی لام جر، اختصاص یا استحقاق و ملک است و معنای تعلیل، معنایی فرعی برای حرف لام به‌شمار می‌رود که طبق سیاق کلام قابل فهم است. (ابن الرسول، سید محمد رضا؛ کاظمی نجف آبادی، سمیه (۱۳۹۱)، تعلیل در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی، نشریه فنون ادبی، ش ۶، ص ۲۷-۴۶)

لام تعلیل حرفی است که دلالت بر علیت و سببیت ما بعد خود برای ما قبلش دارد؛ (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۷۳) مانند آیه شریفه: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (نحل، ۶۴) که تبیین، به‌عنوان علتی برای انزال کتاب ذکر شده است و مانند: «جئتک لشرک». این لام، به دلیل دارا بودن مفاد یکسانی با کی، «لام کی» هم نامیده می‌شود. (مرادی، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۱۵) نوع دیگری از لام که ممکن است با این لام اشتباه گرفته شود، «لام صیروت، عاقبت یا مآل» است؛ مانند آیه شریفه: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا﴾. (قصص، ۸) همان‌طور که از آیه شریفه فهمیده می‌شود، این لام لام تعلیل نیست؛ زیرا دشمن شدن حضرت موسی علیه السلام در آینده، نمی‌تواند دلیل التقاط فرعون باشد، بلکه قصد فرعون این بود که حضرت موسی برای او مایه چشم روشنی باشد، اما برخلاف میل او در عاقبت، خلاف این امر محقق شد. (ابن هشام، ۱۴۲۷ ق، ص ۸۹) به همین دلیل این لام لام عاقبت نام گرفته است.

این حرف جر علاوه بر اسم صریح بر سر فعل تأویل به مصدر رفته هم درمی‌آید، که در این صورت آن فعل منصوب می‌شود. نحو یون بر سر اینکه ناصب این فعل چیست اختلاف دارند و نظر جمهور در این رابطه این است که آن مضمرة ناصب این افعال است. نظرات دیگر نحو یون در این موضوع را می‌توان در سه دسته جای داد:



۱. سیرافی و ابن کیسان معتقدند که اضافه بر آن مضمره، کی مضمره هم می‌تواند ناصب این افعال باشد.

۲. بیشتر کوفیون خود لام را ناصب می‌دانند.

۳. ثعلب هم لام را ناصب می‌داند، با این تفاوت که آن را به خودی خود به عنوان ناصب

نمی‌پذیرد، بلکه آن را نائب از آن ناصبه می‌داند. (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۱۰)

نکته قابل ملاحظه دیگر جواز اظهار آن ناصبه مقدرة است؛ مانند این که گفته شود: «جئتك

لأن تکرمني»، اما گاهی آوردن آن واجب می‌شود و آن وقتی است که این حرف مقرون به «لا»

باشد؛ مانند آیه شریفه: ﴿لَئَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَىٰ حُمْقٍ حُجَّةٌ﴾ (بقره، ۱۵۰) و این برای جلوگیری از

ثقلاتی است که به دلیل اقتران دو لام پدید می‌آید. (همان)

قسم دیگری از لام تعلیل که به آن ملحق می‌شود، لام دوم در مثال: «یا لَزِيدٍ لِّعَمْرٍو» است که

«لام استغاثه» نامیده می‌شود و معنای آن می‌تواند «أَدْعُوكَ لِعَمْرٍو» یا «مَدْعُوءًا لِّعَمْرٍو» باشد. (همان)

اما همان‌طور که گفته شد معنای تعلیل مربوط به لام، گسترده است و معنای بسیاری از

حروف تعلیل به معنای این حرف برمی‌گردد. می‌توان گفت مفاد معنای تعلیل حرف جر یا

تحصیلی است یا حصولی؛ منظور از تحصیلی این است که ما کاری را انجام می‌دهیم تا چیزی

حاصل شود و آن چیز علت انجام دادن آن کار توسط ما است؛ مانند: «ضربتُک للتأديب». در این

مثال ادب کردن از قبل موجود نبوده است، بلکه ما با زدنمان درصدد تحصیل آن بوده‌ایم. اما در

نوع دوم، علت از قبل موجود بوده است و آن علت سبب وقوع فعل است؛ مثل وقتی که می‌گوییم:

«ضربتُک لسوء أدبک». در واقع در این مثال سوء ادب از قبل وجود داشته و علت فعل شده است و

ما درصدد تحصیل آن نبوده‌ایم. (سامرایی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۷-۷۸) گفته شده است که یکی از

موارد افاده معنایی لام تعلیل، اختصاص است که از معانی اصلی حرف لام می‌باشد؛ مثلاً در مثال

«ضربتُک للتأديب» عمل ضرب اختصاص به تأديب دارد. (همان، ص ۵۶)

۲.۳. حرف حتی

حتی نیز از حروف جاره مفید تعلیل است و معنای غالبی آن مانند حرف «من» انتهای غایت

است. حتی جاره از جهت استعمال دو نوع است:

۱. فقط جر دهنده اسم ظاهر صریح است؛ این نوع از حتی فقط در معنای انتهای غایت استعمال می‌شود و به همین دلیل «حتی غائیة» نامیده می‌شود؛ مانند: «قرأت الكتاب كله حتى الفصل الأخير». این قسم از حتی از محل بحث ما خارج است؛ چون دلالتی برای معنای تعلیل ندارد. (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۸۲)

۲. فقط جر دهنده مصدر منسبکی است که منصوب به آن مقدرة است. این نوع از حتی بنابر سیاق کلام مفید یک معنا از سه معنای انتهای غایت، تعلیل و استثناء است؛ مانند آیه شریفه: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ (بقره، ۲۱۷) و مانند: «أُسْلِمَ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ». همان‌طور که از مثال‌ها پیدا است هر دو فعلی که حتی بر سر آن‌ها آمده است منصوب هستند و علت نصب آن‌ها آن مضمره است. (همان، ص ۴۸۳-۴۸۲) البته نظر کوفیون در رابطه با نصب فعل متفاوت است؛ آن‌ها معتقدند منشأ این نصب خود حرف حتی است، برخلاف بصریون که نصب را مربوط به آن مقدرة دانسته و می‌گویند: مصدر مؤول متشکل از آن مقدرة و فعل، محلا مجرور است. (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۴۸۹)

تفاوت معنای تعلیلی حتی جارة با لام جارة در این است که در حتی برخلاف لام، ماقبل این حرف علت و سببی برای ما بعد آن است. (همان، ص ۴۸۶)

۳-۳. حرف کی

در رابطه با این حرف جر سه مذهب وجود دارد:

۱. مذهب کوفیون: این است که کی همیشه ناصب فعل و حرف مصدری است.
۲. مذهب کسایی: این است که کی همیشه حرف جر و مفید معنای تعلیل است و فعل مضارع بعد از آن منصوب به آن مقدرة است.

۳. مذهب جمهور بصریون: آنان معتقدند که حتی گاهی جارة، گاهی ناصب فعل و گاهی اسم استفهامی است که مختصر شده اسم استفهام «کیف» است. واضح است که چون ما درباره حرف کی بحث می‌کنیم، حالت سوم که اسم است از محل بحث خارج است. و این مقاله طبق نظر جمهور بصریون پیش می‌رود. (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۴۷۴)

حرف کی تنها حرف جری است که برای معنای تعلیل وضع شده است و از لحاظ عمل و



معنا مانند لام تعلیل است. بنابراین در این حرف هم مانند لام، مابعد آن دلیلی برای ماقبلش است. مواضع استعمال کی عبارتند از:

۱. آمدن بر سر ما استفهامیه که در این صورت به صورت «کَيْمَه» نوشته و خوانده می‌شود و حرف هاء در آن هاء سکت است؛ مانند: «كَيْمَ ذَهَبَتْ إِلَى الْبَيْتِ؟» به معنای «لَمَه».

۲. آمدن بر سر ما مصدریه؛ مانند:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَنْفَعْ فَضُرَّ فَإِنَّمَا يُرَجَّى الْفَتَى كَى مَا يَضُرُّ وَيَنْفَعُ

۳. آمدن بر سر ما کافه، طبق قولی.

۴. وارد شدن بر آن مصدریه مضمرة؛ مانند: «جَتَّتْ كَى تُكْرَمَنِ»، در صورتی که نصب فعل را

به دلیل آن در تقدیر گرفته شده بدانیم. (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۸۲)

در مثل آیه شریفه: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»، (حدید، ۲۳) کی حرف مصدریه و مانند حرف آن مصدریه است؛ زیرا قبل از آن لام تعلیل آمده است و اگر کی حرف تعلیل بود، دیگر لام تعلیل بر سر آن نمی‌آمد. و در مثل آیه شریفه: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً»، (حشر، ۱۷) که خبری از لام تعلیل نیست، چه لامی قبل از کی در تقدیر بگیریم و چه نگیریم، کی تعلیلیه و جارة است و آن مضمرة‌ای بعد از آن در تقدیر گرفته می‌شود (همان). از آنچه گذشت می‌توان پی‌برد که حرف کی بر سر اسم معرب و اسم صریح وارد نمی‌شود. (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۵۷)

۴-۳. حرف باء

معنای اصلی حرف باء، الصاق است و سیبویه هم غیر از این معنا برای باء معنایی ذکر نکرده است، اما این حرف در معنای سببیت نیز کاربرد دارد و در این صورت «باء سببیت» نامیده می‌شود و بیشتر نحوین به دلیل وجود معنای سببیت، معنای تعلیل را به صورت جداگانه برای آن ذکر نکرده‌اند و این دو معنا را یکی دانسته‌اند. (مرادی، ۱۴۱۳ ق، ص ۴۰-۳۹) برخی دیگر نیز معنای سببیت در حرف باء را فرعی بر معنای استعانت دانسته‌اند؛ (استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۸۱) مثال باء سببیت مانند آیه شریفه: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ»، (بقره، ۵۴) یعنی شما به سبب فرض گوساله به عنوان معبود به خودتان ظلم کردید. و مانند آیه دیگر: «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ»، (عنکبوت، ۴۰) یعنی هریک را به سبب گناهش گرفتیم. همچنین باء جارة در شعر حضرت

ابی طالب علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این موارد است:

و أَيْضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَالِ الْيَتَامَى عَصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

اما در این میان ابن مالک به این مسئله راضی نشده و بین معنای تعلیل و سببیت تفاوت قائل شده است و از طرف دیگر، معنای سببیت را با استعانت پیوند داده و به نوعی، یکی دانسته و آن را این طور تعریف کرده است: باء سببیت حرفی است که بر سر چیزی بیاید که به صورت مجازی به وسیله این چیز از فاعل حقیقی بی نیاز شویم؛ در مثال: «کتبت بالقلم» حرف جر باء بر سر قلم آمده است که ما به صورت مجازی می توانیم با صرف نظر از فاعل حقیقی که متکلم وحده باشد، فاعل را قلم فرض کرده و بگوییم: «کتب القلم» که این مورد به صورت مجازی صحیح است. در حالی که اکثر نحویون این باء را باء استعانت دانسته و در این موارد باء سببیت را رد می کنند. در مقابل، ابن مالک باء تعلیل را بانی می داند که غالباً لام تعلیل بتواند به جای آن بنشیند. درباره نام گذاری این باء هم باید گفت که ابن مالک به این دلیل نام سببیت را برای آن جایز دانسته و استعانت را جایز ندانسته که در افعال منسوب به خداوند که باء در آن ها به کار می رود، شایسته نیست از لفظ استعانت استفاده شود. (ابن مالک، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۱۵۰-۱۴۹) با این وجود ما در این مقاله این نظر را کنار می گذاریم و نظر مشهور را سرلوحه قرار می دهیم.

خصوصیتی که حرف باء در افاده معنای تعلیل دارد این است که دلالت بر مقابله و جزاء دارد؛ مثلاً در مثال: «عاقبته بذنبه»، عقوبت، در عوض و جزای ذنب است. همچنین در مثال آیه شریفه: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾، (روم، ۴۱) ظهور فساد در عوض و جزای اعمال مردم است. همین معنا در مثال هایی که اخیراً ذکر شده است نیز جاری است. برخلاف لام تعلیل، که طبق بیان سابق، افاده اختصاص دارد و در مثل: «جئتک للمعالجة»، مقابله ای مشاهده نمی شود و معالجه در مقابل چیزی قرار داده نشده است. تفاوت دیگری که بین لام تعلیل و باء سببیت وجود دارد این است که علتی که مقترن با حرف باء است، غالباً قبل از حدوث فعل حاصل شده است، اما لام تعلیل همان طور که در بخش خودش بیان شد، می تواند حصولی و یا تحصیلی باشد. بنابراین، نمی توان همیشه این دو حرف را به جای یکدیگر استعمال کرد؛ مثلاً در آیه شریفه: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾، (طه، ۱۴) نمی توان به جای «لذکری»، از «بذکری» استفاده کرد. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۸-۷۷)



۵.۳. حرف علی

استعلاء معنای غالبی حرف جر علی است و در معانی دیگری نیز به کار می‌رود که معنای تعلیل از آن‌ها است؛ مانند آیه شریفه: ﴿وَلْيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ﴾، (بقره، ۱۸۵) یعنی: خدا را به دلیل هدایت کردن تان بزرگ شمارید و مانند:

عَلَامٌ تَقُولُ الرَّمْحُ يُثْقِلُ عَاتِقِي إِذَا أَنَا لَمْ أَطْعَنَ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ

علام در شعر بالا متشکل از حرف جر علی و ما استفهامیه است که الف آن حذف شده است. خصوصیتی که در معنای تعلیل حرف علی وجود دارد، این است که در آن معنای استعلاء وجود دارد و همان‌طور که بیان شد این معنا معنای غالبی حرف علی است؛ مثلاً در جمله: «كَافَأْتَهُ عَلَىٰ إِحْسَانِهِ» گویی مکافأة و پاداش دادن بر احسان واقع شده است و در مثل: «عَاقَبْتُهُ عَلَىٰ إِسَاءَتِهِ» گویی معاقبه و مجازات بر إِسَاءَة و بدی قرار داده شده است. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۹)

۶.۳. حرف عن

معنای غالبی حرف جر عن، مجاوزة است و بصریون غیر از این معنا معنایی برای آن ذکر نکرده‌اند، اما در معنای تعلیل هم استفاده شده است؛ (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۷) مانند آیه شریفه: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ﴾ (توبه، ۱۱۴) و آیه شریفه: ﴿وَمَا تَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ﴾. (هود، ۵۳) البته همان‌طور که اشاره شد، نحویون در این موضوع اتفاق نظر ندارند؛ مثلاً زمخشری درباره آیه ۵۳ سوره هود که ذکر شد، گفته است: «عن قولك» حال از ضمیر در عبارت ﴿تَارِكِي آلِهَتِنَا﴾ است؛ مانند این که گفته شود: «و ما ترک آلهتنا صادرین عن قولك». (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۰۳)

رضی در این زمینه می‌فرماید: ابو عبیده درباره آیه شریفه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (نجم، ۳) گفته است که «عن الهوی» به معنای «بالهوی» است و همین معنا هم بهتر است. در این صورت جار و مجرور صفت مفعول مطلق محذوف ترکیب می‌شود؛ یعنی «نطقاً صادراً عن الهوی»، پس در مثل این موارد عن افاده سببیت می‌کند؛ مانند: «قُلْتُ هَذَا عَنْ عِلْمٍ». (استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۳۲۱) از آنجا که طبق نظر رضی معنای سببیت در حرف باء فرع بر معنای استعانت است، از ظاهر فرمایش وی می‌توان نتیجه گرفت که در مثل این موارد حرف عن بر معنای بائی دلالت کرده که افاده



سببیت می‌کند و از طرفی این معنای سببیت، فرعی از معنای استعانت است و این نکته می‌تواند تأثیر بسزایی در فهم معنا داشته باشد.

۷-۳. حرف فی

معنای غالبی حرف فی، ظرفیت است که می‌تواند از نوع ظرفیت زمانی و یا ظرفیت مکانی باشد و از معانی فرعی آن تعلیل است. ابن مالک معتقد است با وجود این که این معنا در «فی» در قرآن کریم و حدیث و شعر کهن کاربرد داشته است، اما نزد بیشتر نحویون ناشناخته بوده است؛ (ابن مالک، ۱۴۰۳ ق، ص ۶۷) همچون آیه شریفه: ﴿فَذَلِّكَ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ﴾، (یوسف، ۳۲) یعنی به سبب او مرا سرزنش کردید. و مثل آیه: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾، (نور، ۱۴) یعنی اگر فضل خدا نبود به سبب آنچه که در آن وارد شدید عذاب بزرگی به شما می‌رسید.

از آنجا که معنای غالبی فی ظرفیت است، این معنا در معنای تعلیل این حرف نیز نمایان است؛ مثلاً در آیه ۱۴ سوره نور که در بند قبلی ذکر شد، معنای دقیقش این است که عذاب در افاضة قرار داده شده است و گویی افاضة ظرفی است که در آن عذاب وجود دارد. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نیز این معنا وارد شده است: «دخلت امرأة النار في هرة ربطتها»، (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۸، ص ۳۰۳) یعنی آن زن به خاطر گربه‌ای که در بندش کرده بود داخل در آتش شد؛ به بیانی دقیق‌تر این فعل ظرفی بوده است که این زن را دربرداشته و او را وارد آتش ساخته است. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۹)

۸-۳. حرف من

معنای غالبی حرف من، ابتدای غایت است. جماعتی از نحویون نیز معنای تعلیل را برای این حرف ذکر کرده‌اند و برای مثال به آیه شریفه: ﴿مِمَّا خَطَبَاهُمْ أَغْرَقُوا﴾ (نوح، ۲۵) استشهاد کرده‌اند که یعنی به دلیل خطاهایشان غرق شدند. (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۶۴۰) اگر این آیه را دقیق‌تر بررسی کنیم پی می‌بریم که تقدم علت بر معنای حصر دلالت دارد و این یعنی آن‌ها غرق نشدند مگر به خاطر خطاهایشان. و ما زانده بعد از من هم تأکیدکننده این معنا است. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۶۲۰) اما این عطیة در تفسیر خودش المحرر الوجیز، معنای من در این آیه را ابتدای غایت



می‌داند. (ابن عطیه، ۱۴۲۲ ق، ج ۵، ص ۳۷۶) معنای تعلیل حرف «من» در شعر فرزدق که در آن حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را مدح می‌کند نیز استفاده شده است:

يُغْضِي- حِيَاءٌ وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَشِيرُ

یعنی به سبب هیبتش. (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۶۴۰). حرف «من» در آیه شریفه: ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ﴾ (بقره، ۱۹) نیز از این جمله است.

در معنای حرف من نیز معنای غالبی آن یعنی ابتدای غایت بر معنای تعلیل آن بی‌تأثیر نیست؛ مثلاً جمله: «قتله من إملاق»، بر این مطلب دلالت دارد که فعل قتل از املاق صادر و حاصل شده است و املاق مبدأ فعل است. همین‌طور است در دو مثال: «بکی من الألم» و «عَضَّ إصْبَعَهُ مِنَ النَّدَمِ»، یعنی گریه از درد حاصل شده و گزیدن انگشت نیز نتیجه پشیمانی است. همان‌طور که از مثال‌ها هم آشکار است، در حرف من تعلیلیه مانند حرف باء سببیت علت از لحاظ وجودی بر حدث مقدم است، اما از جهتی معنای مقابله باء و معنای ابتدائیت من باعث می‌شود نتوان با حفظ معنا، این دو حرف را جایگزین یکدیگر کرد؛ مثلاً وقتی در آیه می‌خوانیم: ﴿مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا﴾ (نوح، ۲۵) یعنی خطاها مانند مکانی هستند که آب‌ها از آنجا بر آن‌ها فرود آمدند و گویی خطاها مانند حفره‌هایی بوده‌اند که آب از آنجا بر آن‌ها نازل شده است، اما وقتی بگوییم: «بخطيئاتهم أغرقوا» معنا دگرگون می‌شود؛ افاده آن این است که این غرق شدن جزائی برای آن‌ها در مقابل خطاهایشان بود. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۸-۷۹)

۹-۳. حرف کاف

معنای غالبی حرف کاف، تشبیه است. اما عده‌ای همچون اخفش معنای تعلیل را نیز برای آن ذکر کرده‌اند و حرف کاف در آیه شریفه: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا﴾ (بقره، ۱۵۱) را از این جمله شمرده‌اند. اخفش درباره معنای این آیه گفته است: «لما فعلت هذا فاذكروني»^۱. ابن مالک گفته است: استعمال این حرف برای تعلیل زیاد است؛ مانند آیه شریفه: ﴿وَأَذْكُرُهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ (بقره، ۱۹۸) و آیه دیگر: ﴿وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (قصص، ۸۲) یعنی: أعجب لعدم فلاح الكافرين^۲ و ابن برهان نیز آن را

۱. برای اینکه این کار را انجام دادم پس مرا یاد کنید.

۲. تعجب می‌کنم زیرا کافران رستگار نمی‌شوند.

این چنین در تقدیر گرفته است. سیبویه نیز مثال «کَمَا أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ» را حکایت کرده که یعنی «لَا أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ»^۱ (مرادی، ۱۴۱۳، ق، ص ۸۴)

گروهی از نحویون معنای تعلیل را برای حرف کاف اثبات کردند، اما بیشتر نحویون این معنا را برای حرف کاف نفی کردند و بعضی جواز آن را به این شرط مقید کردند که حرف کاف مکفوفه به حرف «ما» باشد؛ مانند: مثال سیبویه که ذکر شد. اما درست‌تر این است که می‌تواند بدون ما کافه هم بیاید؛ مانند آیه ۸۲ سوره قصص که در بند قبلی ذکر شده است. همچنین نحویون در مانند شعر ذیل نیز اختلاف دارند:

و طَرَفَكَ إِمَّا جِئْنَا فَاحِيسَةً كَمَا يَحْسَبُوا أَنَّ الْهُوَى حَيْثُ تَنْظُرُ

ابو علی فارسی درباره این شعر گفته است که اصل کما، کیما بوده است. ابن مالک قول فارسی را تکلف دانسته و گفته است که کاف برای تعلیل و ما هم کافه است و منصوب شدن فعل نیز به دلیل این است که از لحاظ معنایی شبیه به حرف کی است. ابو محمد الاسود نیز در کتابش به نام «نزهة الأديب» گفته است که ابو علی شعر را تحریف کرده است و اصل شعر این‌طور بوده است:

إِذَا جِئْتَ فَاَمْنَحَ طَرَفَ عَيْنَيْكَ غَيْرَنَا لَكِي يَحْسَبُوا، الْبَيْت...

(ابن هشام، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۶)

مالقی نیز کما را حرف ناصبی دانسته است که یکی از معانی آن تعلیل است. در این صورت کما از لحاظ معنا و عمل مانند حرف کی است. (مالقی، ۱۴۲۳، ق، ص ۲۸۹-۲۸۸)

۱۰-۳. حرف إلی

معنای غالبی این حرف انتهای غایت است. درباره معنای تعلیلی این حرف گفته شده است: «کسی از متقدمین را نیافتم که معنای تعلیل را برای إلی ذکر کرده باشد، اما یکی از متأخرین که جناب عبد الرحمن بن علی مکودی باشد، این معنا را برای إلی در شرح الفیه‌اش ذکر کرده است و جناب احمد بن عبد الفتاح ملوی این نظر را در حاشیه‌اش بر شرح مکودی تأیید کرده است و گفته است: «حرف إلی گاهی برای تعلیل می‌آید؛ مثلاً وقتی می‌گوییم جئت إلیک یعنی لأجلک». این

۱. به دلیل اینکه او نمی‌داند پس خداوند از او بگذرد.



معنا نزد ما بعید است؛ زیرا حرف إلى چیزی که صلاحیت تعلیل داشته باشد را جر نمی‌دهد». (نهر، هادی (۱۴۰۷ ق)، التعلیل فی اللغة العربیة، نشریه آداب المستنصریة، ش ۱۵، ص ۳۴۸-۳۱۷)

۴. نتیجه

بعد از آشنایی با آراء نحویون در باب حروف جری که افاده تعلیل می‌کنند و بیان احکام، شباهت‌ها و تفاوت‌های معنایی آنان و با توجه به توضیحاتی که در این مقاله بیان شده است، به عنوان جمع‌بندی و در قالب ذکر یک مثال، مقایسه‌ای کلی بین بعضی از این حروف انجام می‌دهیم:

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ لظلمه: یعنی او به سبب ظلمش مستحق عذاب شد. (لام تعلیل دلالت بر علیت و سببیت ما بعد آن برای ما قبلیش دارد.)

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ بظلمه: یعنی گرفتن صاعقه او را، در مقابل ظلم کردن او بود. (باء تعلیل علاوه بر تعلیل دلالت بر مقابله و جزاء دارد.)

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ من ظلمه: یعنی صاعقه از ظلم او صادر و حاصل شده است و ظلم او مانند مکانی است که صاعقه از آنجا بر او نازل شده است. (در من تعلیل نیز معنای تعلیل همراه با معنای انتهای غایت است.)

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ علی ظلمه: یعنی گویی این صاعقه بر ظلم او واقع شده است. (تأثیر معنای استعلاء بر معنای تعلیل حرف علی نیز نمایان است.)

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ فی ظلمه: یعنی ظلم صاعقه را در بر گرفته است. (در حرف فی با معنای تعلیل، معنای ظرفیت در معنای تعلیل اثر گذاشته است.)

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن الرسول، سید محمد رضا؛ کاظمی نجف آبادی، سمیه (۱۳۹۳). «تعلیل در حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی»، نشریه فنون ادبی، شماره ۶، ص ۲۷-۴۶.
۲. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۲۸ ق). *الانصاف فی مسائل الخلاف* (بی‌جا). بیروت: نشر المكتبة العصرية.
۳. ابن عطیة، عبد الحق بن غالب (۱۴۲۲ ق). *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز* (بی‌جا). بیروت: نشر دار الکتب العلمیة.
۴. ابن مالک، محمد بن عبد الله (۱۴۱۰ ق). *شرح التسهيل* (چاپ اول). الجیزة (مصر): نشر هجر.
۵. _____ (۱۴۰۳ ق). *شواهد التوضیح و التصحیح لمشکلات الجامع الصحیح* (بی‌جا). بیروت: نشر عالم الکتب.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب* (چاپ سوم). بیروت: نشر دار صادر.
۷. ابن هشام، عبد الله بن یوسف (۱۴۲۷ ق). *شرح قطر الندی و بل الصدی* (بی‌جا). قم: نشر ذوی القربی.
۸. _____ (۱۴۱۰ ق). *مغنی اللیب عن کتب الأعارب* (بی‌جا). قم: نشر کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۹. ازهری، خالد بن عبد الله (۱۴۲۱ ق). *شرح التصریح علی التوضیح* (بی‌جا). بیروت: نشر دار الکتب العلمیة.
۱۰. تونجی، محمد؛ أسمر، راجی (۱۴۲۱ ق). *المعجم المفصل فی علوم اللغة (الألسنیات)* (بی‌جا). بیروت: نشر دار الکتب العلمیة.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ ق). *الصحاح* (بی‌جا). بیروت: نشر دار العلم للملایین.
۱۲. حسن، عباس (۱۳۹۸ ق). *النحو الوافی* (چاپ پانزدهم). قاهرة: نشر دار المعارف.
۱۳. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن (۱۳۸۴). *شرح الرضی علی الکافی* (بی‌جا). تهران: نشر مؤسسة الصادق (ع).
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل* (بی‌جا). بیروت: نشر دار الکتب العربی.
۱۵. السامرائی، فاضل صالح (۱۴۲۸ ق). *معانی النحو* (بی‌جا). بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.
۱۶. سانو، قطب مصطفی (۱۴۲۷ ق). *معجم مصطلحات اصول الفقه* (بی‌جا). دمشق: نشر دار الفکر.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق). *العین* (بی‌جا). قم: نشر مؤسسه دار الهجرة.



۱۸. مالمقی، احمد بن عبد النور (۱۴۲۳ ق). *رصف المبانی فی شرح حروف المعانی* (بی‌چا). دمشق: نشر طاعتی.
۱۹. مرادی، حسن بن قاسم (۱۴۱۳ ق). *الجنی الدانی فی حروف المعانی* (بی‌چا). بیروت: نشر دار الکتب العلمیة.
۲۰. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ ق). *خاتمة مستدرک الوسائل* (بی‌چا). بیروت: نشر مؤسسة آل البيت (عهم) لإحياء التراث.
۲۱. یعقوب، امیل بدیع (۱۹۸۵ م). *موسوعة النحو والصرف والإعراب* (بی‌چا). بیروت: نشر دار العلم للملایین.

